

لوح توحید

حضرت بهاء الله

نسخه اصل فارسی



﴿ هُوَ الْبَاهِي الْبَرِّي الْأَبِّي ﴾

حمد مقدّس از عرفان ممکات و منزّه از ادراک مدرکات ملوک عزّ بی مثالیرا سزاست که لم یزل مقدّس از ذکر دون خود بوده و لایزال متعالی از وصف ما سوی خواهد بود احدی بسماوات ذکرش کما هو ینبغی ارتقا نجسته و نفسی بمعارج وصفش علی ما هو علیه عروج نموده و از هر شأنی از شئونات عزّ احدیتش تجلیات قدس لا نهاییه مشهود گشته و از هر ظهوری از ظهورات عزّ قدرتش انوار لا بدایه ملحوظ آمده چه بلند است بدایع ظهورات عزّ سلطنت او که جمیع آنچه در آسمانها و زمین است نزد ادنی تجلی آن معدوم صرف گشته و چه مقدار مرتفع است شئونات قدرت بالغه او که جمیع آنچه خلق شده از اول لا اول الی آخر لا آخر از عرفان ادنی آیه آن عاجز و قاصر بوده و خواهد بود هیاکل اسماء لب تشنه در وادی طلب سرگردان و مظاهر صفات در طور تقدیس ربّ ارنی بر لسان موجی از طمطمای رحمت بی زوالش جمیع ممکاترا بطراز عزّ هستی مزین نموده و نفعه از نفعات رضوان بی مثالش تمام موجوداترا بخلفت عزّ قدسی مکرم داشته و برشکه مطفحه از مقام بحر مشیت سلطان احدیتش خلق لا نهاییه بما لا نهاییه را از عدم محض بعرضه وجود آورده لم یزل بدایع جودشرا تعطیل اخذ نموده و لایزال ظهورات فیض فضلش را وقوف ندیده از اول لا اول خلق فرموده و الی آخر لا آخر خلق خواهد فرمود و در هر دوری از ادوار و کوری از اکوار از تجلیات ظهورات فطرتهای بدیع خود خلق را جدید فرموده تا جمیع آنچه در سماوات و ارضینند چه از آیات عزّ آفاقیه و چه از ظهورات قدس انفسیه از باده رحمت نهمخانه عزّ احدیتش محروم نمانند و از رشحات فیوضات سحاب مکرمش مأیوس نگردند چه قدر محیط است بدایع فضل بی منتهایش که جمیع آفرینش را احاطه نموده بر مقامیکه ذره در ملک مشهود نه مگر آنکه حاکی است از ظهورات عزّ احدیت او و ناطق است بشنای نفس او و مدلّ است بر انوار شمس وحدت او و بشأنی صنع خود را جامع و کامل خلق فرموده که اگر جمیع صاحبان عقول و



ORIGINAL

آفنده اراده معرفت پست ترین خلق او را علی ما هو علیه نمایند جمیع خود را قاصر و عاجز مشاهده نمایند تا چه رسد بمعرفت آن آفتاب عزّ حقیقت و آن ذات غیب لا یدرک عرفان عرفاء و بلوغ بلغاء و وصف فصحاء جمیع بخلق او راجع بوده و خواهد بود صد هزار موسی در طور طلب بندای لَنْ ترانی منصعق و صد هزار روح القدس در سماء قرب از اصغاء کلمه لَنْ تَعْرِفَنِ مضطرب لم یزل بعلو تقدیس و تنزیه در ممکن ذات مقدّس خود بوده و لا یزال بسموّ تمنیع و ترفیع در مخزن کینونت خود خواهد بود متعارجان سماء قرب عرفانش جز بسر منزل حیرت نرسیده‌اند و قاصدان حرم قرب و وصالش جز بوادی عجز و حسرت قدم نگذارده‌اند چه قدر متحیر است این ذره لا شیء از تعمق در غمرات لجه قدس عرفان تو و چه مقدار عاجز است از تفکر در قدرت مستودعه در ظهورات صنع تو اگر بگویم بیصر در ائی بصر خود را نبیند چگونه تو را بیند و اگر گویم بقلب ادراک شوی قلب عارف بمقامات تجلّی در خود نشده چگونه تو را عارف شود اگر گویم معروفی تو مقدّس از عرفان موجودات بوده و اگر بگویم غیر معروفی تو مشهودتر از آنی که مستور و غیر معروف مانی اگر چه لم یزل أبواب فضل و وصل و لقاییت بر وجه ممکنات مفتوح و تجلیات أنوار جمال بمثالت بر اعراش وجود از مشهود و مفقود مستوی مع ظهور این فضل أعظم و عنایت اتمّ اقوم شهادت میدهم که ساحت جلال قدست از عرفان غیر مقدّس بوده و بساط اجلال اُنست از ادراک ما سوی منزّه خواهد بود بکینونت خود معروفی و بذاتیّت خود موصوف و چه قدر از هیاکل عزّ اُحدیه که در بیداء هجر و فراق جان باخته‌اند و چه مقدار از ارواح قدس صمدیه که در صحرای شهود مبهوت گشته‌اند بسا عشاق با کمال طلب و اشتیاق از شعله ملتبه نار فراق محترق شده و چه بسیار از احرار که برجای وصال جان داده‌اند نه ناله و حنین عاشقین بساحت قدست رسد و نه صیحه و ندبه قاصدین و مشتاقین بمقام قربت در آید و چون ابواب عرفان و وصول بان ذاتِ قَدَمِ مسدود و ممنوع شد محض جود و فضل در هر عهد و عصر آفتاب عنایت خود را از مشرق جود و کرم بر همه اشیاء مستشرق فرموده و انجمال عزّ اُحدیه را از ما بین بریه خود منتخب نمود و بخلفت تخصیص مخصوص فرموده لأجل رسالت تا هدایت فرماید تمام موجودات را بسلسال کوثر بی زوال و تسنیم قدس بی مثال تا جمیع ذرات اشیاء از کدورات غفلت و هوا پاک و مقدّس شده بجهروت عزّ لقاء که مقام قدس بقاست در آیند اوست مرآت اولیه و طراز قدمیه و جلوه غیبیه و کلمه تامه و تمام ظهور و بطون سلطان اُحدیه و جمیع خلق خود را باطاعت او که عین اطاعة الله است مأمور فرموده تموجات أبحر اسمیه از اراده‌اش ظاهر و ظهورات یمایم صفتیه از امرش باهر و عرفان موجودات و وصف ممکنات از اوّل لا اوّل الی آخر لا آخر راجع باینمقام بوده و احدی را از این مقام بلند اعلی که مقام عرفان و لقای آن شمس اُحدیّت و آفتاب حقیقت است تجاوز و ارتقا ممکن نه چه که وصول بغیب لا یدرک بالبدیهه محال و ممتنع بوده پس تموجات ان بحر باطن در ظاهر اینظهور سبحانی مشهود و

اشراقات آن شمس غیب از افق اینتلوع قدس صمدانی من غیر اشاره طالع و ملحوظ و این کینونات مشرقه از صبح احدیه را بحجتی ظاهر فرموده که دون آنکینونات مشرقه مرسله از اتیان بمثل آن عاجز و قاصر بوده‌اند تا احدی را مجال اعراض و اعتراض نماند چه که من دون حجت واضح و برهان لائح حجت الهی و برهان عزّ صمدانی بر هیاکل انسانی تمام نبوده و نخواهد بود و لکن تخصیص آنحجت بآیات منزله و یا اشارات ظاهره و یا دون آن منوط و مشروط باراده آن سلطان مشیت بوده و خواهد بود و منوط و معلّق باراده دون او نبوده حال ای طالبان هوای قرب قدس صمدانی بطلب تمام و جهد و سعی کامل از سلطان جود و ملیک شهود مسألت نموده که شاید از طماطم یمایم جود و فضل خود تشنگان را از سلسبیل بیزوال و تسنیم بی مثال خود محروم نفرماید چه که جمیع مقامات ما لا نهاییه عرفان و منتهی ثمره وجود انسان وصول و بلوغ باین رتبه بلند اعلی و مقام ارجمند ابهی بوده جهدی باید تا از لا و مظاهر آن که الیوم عالم را احاطه نموده فارغ شده بأصل شجره مرتفعه مبارکه الا فائز شوید که اینست تمام رستگاری و اصل آن و حقیقت فوز و مبدأ و منتهای آن و دیگر آنکه باید آن آفتاب وحدت و سلطان حقیقت را از ظهورات بوارق انوار مستشرقه از ان کینونت احدیه بشناسند و عارف شوند چه که آن ذات اولیه بنفس خود قائم و معروف بوده و حجت او هم از نفس او ظاهر و لائح خواهد بود دلیل بر ظهور شمس همان انوار شمس است که از نفس خود شمس لائح و مشرق و مضیء است و هم چنین کلّ عباد بنفسه مأمور بعرفان آن شمس احدیه بوده‌اند دیگر در این مقام ردّ و اعراض و یا توجه و اقبال عباد برای احدی دلیل و حجت نبوده و نخواهد بود باری ای مؤمن بالله در هر ظهوری ناظر بخود امر و ظهورات ظاهره من عند او بوده تا از صراط الهی نلغزی مثلاً ملاحظه در انسان نما که اگر او را بخود او عارف شوی در هر قیص که او را ملاحظه نمائی میشناسی و لکن اگر نظر بدون او از لباس و قیص داشته باشی هر آن و یومیکه قیص تجدید شود از عرفان او محتجب و ممنوع مانی پس نظر را از تحدیدات ملکیه و شئون آفایه و ظهورات اسمائیه بر داشته و بأصل ظهور ناظر باشید که مبادا در حین ظهور از اصل شجره محتجب مانید و جمیع أعمال و أفعال شما عاطل و باطل شود و از اثبات بنفی راجع شوید و شاعر بآن نباشید و نعوذ بالله عن ذلك فلتراقبن یا ملأ البیان لتعرفوا الظهور بنفسه و بما یظهر من عنده لا بما دونه لأنّ دونه لن یغنیکم و لو یكون کلّ من فی السموات و الأرض و هذا خیر النصیح منی علیکم إن اتمّ تقبلون باری بصر سرّ و شهاده را از توجه ما سوی الله پاک و مقدّس نموده تا بجمال او در هر ظهور فائز شوید و بلقای او که عین لقاء الله است مرزوق گردید و این است قول حقیکه سبقت نگرفته او را قوی و از عقب در نیاید او را باطلی لم یزل در مشکاة کلمات چون سراج منیر ربّانی روشن و مضیء بوده و خواهد بود چه نیکوست حال نفسیکه بنفس خود بانوار این ضیاء قدس صمدانی منیر گردد فَهَنِيئًا لِلْعَارِفِينَ